

بررسی تطبیقی شخصیت، زندگی، احوال و اقوال ابراهیم ادهم و بودا

حمیرا زمردی^۱ / سعید قاسمی نیا^۲ / علی حیات بخش^۳

دریافت مقاله:

۹۱/۱۱/۲۴

پذیرش:

۹۲/۸/۱۷

چکیده

از دیرباز، بودا و ابراهیم ادهم؛ دو شخصیت مؤثر در تفکرات عرفانی دو قوم هند و ایرانی مطرح هستند. بودا متولد شمال هند است و با پایان دادن به دوران ریاضت خود، راهی را انتخاب کرد که بعدها، آن را «راه میانه» نامید. ابراهیم بن ادهم نیز از قبیله‌ای منسوب به بکر بن وائل در بلخ است که عمل قهرمانانه او در ترک تعلقات دنیایی و روی آوردن ایشان به زهد و فقر و عالم درون، از او چهره‌ای محبوب و متفاوت با دیگر صوفیان ساخت. شباهت‌های موجود در خصوص نحوه تحول و زندگی عرفانی این دو در طول ایام، باور افراد را به این نکته نزدیک ساخته است که ابراهیم، بودای عرفان اسلامی است. لذا در این مقاله بر آن شده‌ایم که ضمن بررسی کامل زندگی این دو عارف، شباهت‌ها، تفاوت‌ها و ویژگی‌های خاص آنها را از متون معتبر استخراج نموده و در پایان به این نکته دست یابیم که نشانه‌های موجود در شخصیت و زندگی آنها، بیانگر تفاوت آنهاست، نه یکی بودنشان.

کلیدواژه‌ها: عرفان، ابراهیم ادهم، بودا، شباهت‌های کلامی، رفتاری، دینی، مکانی و تفاوت‌ها.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، گروه زبان و ادبیات فارسی. پست الکترونیک: zomorrodi@ut.ac.ir
۲. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. پست الکترونیک: ghaseminia@ut.ac.ir
۳. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. پست الکترونیک: alihayatbakhsh@ut.ac.ir

مقدمه

ادیان و مذاهب، با همه اختلافات و اشتراکاتی که با هم دارند، بیش از هر مسئله دیگری، در جنبه عرفان با هم تشابه دارند. البته عرفانی که در اینجا مطرح است، عرفان عملی است که مبتنی بر کشف و شهود و مراقبه و زهد است. در عرفان عملی ادیان، قوانین و اصولی وجود دارد که «بدون تعریف و تدوین شدن با اصلی مشترک»، ذهنیت تشابه و تطابق دو امر عرفانی را در دو آیین مختلف پدید می‌آورد.

در عصر معاصر، کم و بیش از دادوستد صوفیه با آیین بودا، سخن به میان آمده است؛ و اولین استدلال‌هایی که در این باره شده مبنی بر همجواری بلخ- که مرکزیت بودایی داشته (بی.ناس، ۱۳۷۳: ۲۱۵) با خراسان قدیم بوده است. از طرفی برخی از محققان بر این عقیده‌اند که «هدف تعلیم بودا، تخریب فردیت و انانیت است و راه نیل بدین غایت نیز بدان‌گونه که بودا توصیف کرده است، با آنچه نزد عرفا و صوفیه متداول است، شباهت دارد و زاهد بودایی، از بسیاری جهات به عارف و صوفی مسلمان شبیه است» (زرین کوب، ۱۳۸۹، ۱۹). حال، «چون بلخ- زادگاه ابراهیم - از مراکز قدیم آیین بودا بوده است، بعضی پنداشته‌اند حکایت توبه ابراهیم را از داستان بودا ساخته‌اند» (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۳۳).

هدف این جستار، واکاوی صحت و سقم این مسئله است که چرا «بسیاری از متأخرین، ابراهیم ادهم را بودای اسلام نام نهاده‌اند؟» (امین، ۱۳۷۷: ۱۵۷)

بودا و ابراهیم در بوتۀ بررسی

نمایی کلی از بودا و ابراهیم

«شاهزاده بودا در ابتدای عمر، اندیشه‌ای روشن و

فکری منور و روحی حساس داشت و در خانه پدر، همواره خود را بیگانه می‌دید. حتی مزاجت و همسری او نیز آرامشی در روان پریشان و ضمیر آشفته وی فراهم نیاورد... چون به سال بیستم عمر رسید، این اندیشه در ضمیر او قوت گرفت که خاندان را ترک کرده، به دنیای بی خانمانی بگریزد و چون گدایان دوره‌گرد، با خاطری روشن به اعمال مذهبی پردازد...» (بی. ناس، ۱۳۷۳: ۱۷۸). مواجهه با چهار منظره، سبب شروع تحولات اساسی در او شد (همان: ۱۷۹)؛ که در ادامه به آن می‌پردازیم.

عمل قهرمانانه ابراهیم ادهم در ترک تعلقات دنیایی و روی آوردن او به زهد و فقر و عالم درون، چهره‌ای محبوب و متفاوت‌تر از دیگر صوفیان، در اذهان به جای گذاشت. در کتب کهن، سه داستان مشترک در باب تحول شخصیت او آمده است که در ادامه به آن نیز پرداخته می‌شود.

۱. شباهت‌ها و عللی که به این باور، دامن

زده‌اند

۱-۱. شباهت مکانی

بودا در ۵۶۰ ق.م، در شمال هند و در یکصد میلی شمال شهر بنارس متولد شد.

ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور، در حدود سال ۱۱۰ هجری در قبیله‌ای منسوب به بکرین وائل در بلخ به دنیا آمد و بین سال‌های ۱۶۰ تا ۱۶۶ هجری (ظاهراً ۱۶۱) از دنیا رفت (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۳۴) به روایت دیگری می‌گویند او از اعراب عجلی بوده که به بلخ کوچ کرده‌است (همو، ۱۳۸۸: ۳۳).

از آن جهت که «کیش بودایی، از یکی دو سده قبل از میلاد، در شرق ایران و بلخ و بامیان و سغد و آسیای میانه و چین و ختن و ترکستان

(واعظ بلخ، ۱۳۵۰: ۱۱۸).

۱-۳. شباهت در اقوال

برگرفته از نقل قول مستقیم ایشان درباره مسئله ای، یا برگرفته از گفت‌وگوهای موجود در داستان های کتب عرفانی و تاریخی به شرح ذیل است:

۱-۳-۱ الف) بودا و ترک علایق

دل‌بسته نام و شکل مباحث و چیزی را از خود مدان (همان: ۱۱۶).

نه خود را و نه دیگران را، فرزند و خواسته و ملک آرزو نکند (پاشایی، ۱۳۸۰: ۷۲).

دل ناپسته به جایی، خانه به خانه رها کرده. به کردار قوهایی که دریاچه خویش را رها کرده‌اند (همان: ۷۵).

حلقه‌ها را گسسته و به فرصت‌ها پایان داده و آرزوها را رها کرده. به راستی والاترین مرد است (همان: ۷۶).

دانا چون از خانه به بی‌خانگی آمد، باید که راه تاریکی را رها کرده، راه روشنایی پیش گیرد. چه دشوار است در این بیخستگی، شاد بودن (همان: ۷۳).

در روستا و جنگل، در دره و بالای کوه، هر جا که راهتان مقام کند، بی‌گمان آن‌جا بومی شاد است (همان: ۷۷).

جهان را چون حباب گیر، چون سراب بنگر. آن که جهان را چنین بنگرد، سلطان مرگ او را نخواهد دید (همان: ۱۰۰).

بیا به دنیا دل درمبند که به گردونه شاهانه می ماند که ابلهان در آن نشسته‌اند، دانایان را بدو دل‌بستگی نیست (همان: ۱۱۲).

دل‌بسته چیزی مباحث، چراکه فراق از آنچه دوست می‌داریم، بد است (همان‌جا).

از دوست داشتن، اندوه زاید و بیم آید. آزاد از دوست داشتن را اندوهی نیست (همان‌جا).

چین رواج داشته است» (امین، ۱۳۷۷: ۱۱۲)، بی شک صوفیان بلخ و مناطق شرقی ایران به جهت نزدیکی جغرافیایی، با بوداییان مراوداتی داشته‌اند؛ و حتی «صوفیان بزرگ، همچون حسین بن منصور حلاج، به هند سفر کردند» (همان: ۱۳۵). «غارهای گنبدی شکل دره بامیان در حوالی بلخ، نشانه آن است که آیین بودا، در مناطق مرزی ایران‌شهر، رونقی به‌سزا داشته است» (همان، ۱۳۷۷: ۸۹). بعضی از محققان، حتی اعتقاد به خلط اصطلاحات بودایی و صوفیانه دارند. مثلاً با استدلالاتی اعتقاد دارند که «کلمه بت زبان فارسی، از نام بودا آمده» است (نفیسی، ۱۹۶۵: ۱۶) و کلمه شمن به معنی بت‌پرست را مأخوذ از کلمه سرمنه زبان سنسکریت که معنی زاهد و مرتاض می‌دهد، می‌دانند (همان: ۲۱).

۱-۲. شباهت در موقعیت خانوادگی

پدر بودا، سالار یا کدخدای کوچکی بود که بر قبیله ساکیا فرمانروایی می‌کرد. در باب زندگانی با شکوه و تجمل او، افسانه‌های اغراق‌آمیز گفته اند، ولی شمه‌ای از حقیقت در این جمله که از قول خود بودا نقل شده، موجود است. وی می‌گفت: «من جامه‌های ابریشمین می‌پوشیدم و چاکران و خادمان، چتری سفید بر تارک من نگاه می‌داشتند» (بی. ناس، ۱۳۷۳: ۱۷۸).

درباره پیشینه زندگی ابراهیم ادهم، اطلاعات تاریخی چندانی در دست نیست. در قدیمی‌ترین کتب، او را با لقب پادشاه (کان من ابناءالملوک) خوانده‌اند (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۰۰). از نمونه‌های تمول خاندان ادهم اینکه «پدر ابراهیم را سرایی بود، خانه‌های بسیار داشت، هرگاه که خانه‌ای خراب شدی، به دیگری نقل کردی و هیچ خانه را مرمت نکردی و مرغلامان خود را گفتی که هر که امروز روزه دارد از شما، او را درمی‌دهم...»

مردی، ده هزار درهم پیش او برد؛ نپذیرفت. گفت: می‌خواهی که نام من از میان درویشان پاک کنی به این قدر سیم؟ (همان)

ابراهیم ادهم گفت: ما درویشی جستیم، توانگری ما را پیش آمد؛ و مردمان توانگری جستند، ایشان را درویشی پیش آمد (همان؛ قشیری، ۱۳۸۷: ۴۹۲).

۱-۳-۲- الف) بودا و ترک زن و فرزند

گویند بودا، همسرش به نام یاسوداها و پسرش، راهولا را بعد از متحول شدن، رها کرده است (هوکنیز، ۱۳۸۷: ۵۴).

«می‌گویند روزی پیرزنی گریان که فرزند خود را از دست داده بود، نزد بودا آمد. بودا به او گفت: در این شهر چند نفر زندگی می‌کنند؟ بعد از جواب پیرزن، بودا باز از او سؤال کرد که آیا دوست داشتی که تمام مردمان این شهر، فرزند و نوه‌های تو بودند؟ پیرزن جواب داد: بلی! بودا به او گفت: اگر همه شهر، فرزندان تو می‌بودند، هر روز باید در سوگ یکی از آنها می‌گریستی، زیرا هر روز، بسیاری آدم در این شهر می‌میرند. سپس گفت: «آن کس که صد تن محبوب و عزیز داشته باشد، صد برابر غم و اندوه دارد؛ ولی آن کس که او را نود تن محبوبان و عزیزان است، نود برابر از مرگ آنها اندوهناک می‌شود؛ و اگر کسی یک دلبنده داشته باشد، یکی رنج می‌برد؛ و بالاخره آن کس که دل به کلی از محبت کسان پاک کرده باشد، از رنج و الم یکسره فارغ خواهد بود» (بی. ناس، ۱۳۷۳: ۱۹۶).

تا آنگاه که بوته مرد، خود اگر [بوته‌ای] کوچک [باشد]، به سوی زنان افکنده نشده باشد، دلش همچنان در بند است. به کردار گوساله شیری که به مادرش وابسته است (پاشایی، ۱۳۸۰: ۱۲۹).

مردی که به فرزندان و گاوان خویش وابسته است و پراکنده دل است، مرگش چنان در رباید که سیلی گران روستای خفته را (همان: ۱۲۹).

مرد دانا، آرایش‌هایش را یکایک، اندک اندک و همواره می‌سترد (همان: ۱۲۰).

او را نه پیش، نه پس و نه میان هست. چیزیش نیست. بدون دلبستگی است (همان: ۱۵۸).

۱-۳-۱- ب) ابراهیم و ترک علایق

گفت سه حجاب باید که از پیش دل سالک برخیزد تا در دولت بر او گشاده گردد: یکی آنکه اگر مملکت هر دو عالم به اعطای ابدی بدو دهند، شاد نگردد، از برای آنکه به موجودی شاد گردد و هنوز مردی حریص است و الحریص محروم. دوم حجاب آن است که اگر مملکت هر دو عالم او را بود و از او بستانند به افلاس اندوهگین نگردد؛ از برای آنکه این نشان سخط بود و الساخط معذب. سوم آنکه به هیچ مدح و نواخت فریفته نگردد که هر که به نواخت فریفته گردد، فقیر همت بودن و حقیر همت محبوب بود (عطار نیشابوری، بی تا: ۹۱).

گویند ابراهیم ادهم به مردی گفت: خواهی تو از جمله اولیاء باشی؟ گفت: خواهم. گفت: اندر هیچ چیز دنیا رغبت مکن (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۷۱).

احمد خضرویه گوید: ابراهیم ادهم مردی را دید اندر طواف. گفت درجه صالحان نبینی تا عقوبت دنیا اختیار نکنی، در نعمت بر خویش ببندی و در محنت بگشایی و در راحت ببندی و در جهد بگشایی و در خواب ببندی و در بیداری بگشایی و در توانگری ببندی و در درویشی بگشایی و در امل ببندی و در آراسته بودن مرگ را بیارایی (همان: ۱۰۰؛ عطار نیشابوری، بی تا: ۱۰۰).

نقل است که یک روز درویشی را دید که می‌نالید، گفت: پنداریم که درویشی را رایگان خریده‌ای. گفت: درویشی را خرنند؟ گفت: باری من به ملک بلخ خریدم، هنوز به ارزد (همان: ۹۴).

و بدان از او بیزارند (همان: ۷۱).
به کردار تخته سنگی استوار که از باد نمی
جنبد، ستایش و ملامت نیز در دانیان کارگر نمی
افتد (همان: ۷۲).
نیکوترین مردان آن است که با شکیبایی،
ناسزا را برتابد (همان: ۱۳۹).

هر چند خطایی نکرده است، سرزنش و
بدرفتاری و بند را با شکیبایی تحمل کند؛ آنکه به
جای زورمندی، تحمل دارد و به جای سپاه،
نیرومندی دل (همان: ۱۵۵).
از اینجا، از نیک و بد برگزیده و از بندها هم.
بی‌اندوه، نیالوده، پاک (همان: ۱۵۷).

اگر کسی از دل بگوید فلان به من دشنام داد
یا فلان مرا مضروب ساخت یا مال مرا بدزدید،
هر آینه آن کس که دارای چنین افکاری در دل
خود باشد، هیچ‌وقت زنگ نفرت و کینه از دلش
زدوده نخواهد شد (بی.ناس، ۱۳۷۳: ۲۰۰).

اگر کسی شما را دشنام گوید، باید از انزجار
خود جلوگیری کرده، عزم راسخ خود را بر این
جزم کنم و محبت را با عشق ورزیدن نسبت به
همگان در خاطر داشته باشم و هرگز هیچ
عداوت پنهانی نورزم (همان: ۲۰۱).

اگر به شما، با مشت یا سنگ یا چوب یا
شمشیر حمله شد، باید همچنان از رنجیدن
خویش جلوگیری کنید و بر اندیشه عشق
ورزیدن بدون هیچ تنفر و عداوت پنهانی پایدار
بمانید (همان).

۱-۳-۳ (ب) ابراهیم و ملامت

«ابراهیم ادهم گوید: اندر مسلمانی شاد نشدم
هرگز، مگر سه بار: یک بار اندر کشتی بودم،
مردی مسخره در آنجا بود و می‌گفت: به
ترکستان، گبران را چنین گرفتمی و موی سرم
بگرفت و بجنانباید؛ من شاد شدم از آنکه در

نه خود را و نه دیگران را، فرزند و خواسته و
ملک آرزو نکند (همان: ۷۲).
باشد که تنها بنشیند، تنها بیارامد، تنها و بی‌نگرانی
راه رود، خود را تنها به فرمان آورد. چنین مردی از
فروشنادن شهوات در جنگل، شادی خواهد یافت
(همان: ۱۳۳).

۱-۳-۲ (ب) ابراهیم و ترک زن و فرزند

پسر ابراهیم ادهم، پس از سالیان دراز دوری از پدر،
با پدرش روبه‌رو شد. پس از اینکه یکدیگر را در
آغوش گرفتند، ابراهیم او را رها کرد. پسر دست از
طلب بر نمی‌داشت. «ابراهیم روی سوی آسمان کرد و
گفت: الهی اغثنی. پسر اندر کنار او جان بداد. یاران
گفتند: یا ابراهیم، چه افتاد؟ گفت: چون او را در کنار
گرفتم، مهر او در دلم جنیید. ندا آمد که ای ابراهیم
تدعی محبتنا و تحب معنا غیرنا، دعوی دوستی ما
کنی و با ما به هم دیگری دوست داری و به دیگری
مشغول شوی و دوست به انبازی کنی و یاران را
وصف کنی که به هیچ زن و بیگانه و کودک نگاه
مکنید و تو بدان زن و کودک، دل آویزیدی؟ چون
این ندا بشنیدم، دعا کردم که یا رب العزه، مرا فریاد
رس. اگر محبت او، مرا از محبت تو مشغول خواهد
کرد، یا جان او بردار، یا جان من» (عطار نیشابوری،
بی‌تا: ۹۳).

ابراهیم، مرد ازدواج کرده را به مردی مانند می‌کند
که به کشتی درنشتت او بی‌خور و خواب. مگر
فرزندش آمد گشت غرقاب (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶:
۴۸؛ همان، بی‌تا: ۹۴).

گفت صادق نیست هر که شهوت طلب کند
(همان).

۱-۳-۱ (الف) بودا و ملامت

باشد که ما را ملامت کند و بیاموزد و از ناپاکی‌ها
دور دارد، چنین دانایی را نیکان دوست می‌دارند

اگر به شما با مشت یا سنگ یا چوب یا شمشیر حمله شد، باید همچنان از رنجیدن خویش جلوگیری کنید و بر اندیشه عشق ورزیدن بدون هیچ تنفر و عداوت نهانی، پایدار بمانید (همان: ۲۰۱).

مرد باید که خود را در درستی استوار دارد، و آنگاه آن را به دیگران بیاموزد (پاشایی، ۱۳۸۰: ۹۵).

از دل گمراه، زبانی بیش به ما رسد که یکی از خصم به خصمی دیگر و از یکی کین‌توز به کین‌توزی دیگر (همان: ۶۱).

فرزانگان بی‌آزار، در تن خود خویشتن‌دار، به مقام بی‌مرگی می‌روند. چون به آنجا رسند، اندوهیشان نیست (همان‌جا).

بودا به شاگردان خود امر فرمود که مانند مادری که نسبت به طفل خود مهربان است، آنها نیز باید به تمام نوعی انسانی، مهربان و مشفق باشند (بی. ناس، ۱۳۷۳: ۱۹۹).

۱-۳-۴-ب) ابراهیم و حُسن اخلاق

شخصی با ابراهیم ادهم همراه شد و همراهی وی دیر کشید. چون می‌خواست که جدا شود، گفت: شاید که در این صحبت از من رنجیده باشی، که بی‌حرمتی فراوان کردم. ابراهیم گفت: من تو را دوست بودم. دوستی، عیب تو بر من ببوشید. من از دوستی تو خود ندیدم که نیک می‌کنی یا بد (جامی، ۱۳۸۶: ۳۷؛ قشیری، ۱۳۸۷: ۵۳۳؛ عطارنیشابوری، بی‌تا: ۹۷).

گویند ابراهیم ادهم درو کردی و پالیزوانی و کارهای دیگر و به اصحاب نفقه کردی... و شب با جای آمدندی و همه روزه گشادندی. ابراهیم ادهم از همه دیرتر بازآمدی. ایشان شبی گفتند ما روزه گشاییم و چیزی بخوریم بی او، تا دیگر بار زودتر آید. روزه بگشادند و بخفتند چون ابراهیم باز آمد، ایشان را خفته دید. پنداری ایشان را هیچ چیز نبوده است که روزه گشادندی. پاره‌ای آرد بود، خمیر کرد و ایشان را چیزی همی ساخت.

کشتی هیچ‌کس نبود به چشم او حقیرتر از من. و دیگر بیمار بودم در مسجدی؛ مؤذن درآمد و گفت بیرون شو. من طاقت نداشتم. پای من بگرفت و بیرون کشید. سه دیگر به شام بودم، پوستینی داشتم اندرو نگرستم. موی از جنبنده باز ندانستم از بس که بودند. بدان نیز شاد شدم» (قشیری، ۱۳۸۷: ۲۸۵).

تا عیال خود را چون بیوگان نکنی و فرزندان خود را چون یتیمان نکنی و شب در خاکدان سگان نخسی، طمع مدار که در صف مردان راه دهندت (همان: ۱۰۰).

نقل است که چهارده سال در قطع بادیه کرد که همه در نماز و تضرع بود تا به نزدیک مکه رسید. پیران حرم خبر یافتند. همه به استقبال او بیرون آمدند. او خویشتن در پیش قافله انداخت تا کسی او را نشناسد خادمان از پیش برفتند. ابراهیم را بدیدند در پیش قافله می‌آمد. او را ندیده بودند ندانستند. چون بدو رسیدند گفتند ابراهیم ادهم نزدیک رسیده است که مشایخ حرم به استقبال او بیرون آمده‌اند؟ ابراهیم گفت که چه می‌خواهی از آن زندیق؟ ایشان در حال سیلی در او بستند. گفتند مشایخ حرم به استقبال او می‌شوند تو او را زندیق می‌گویی؟ گفت من می‌گویم زندیق اوست. چون از او درگذشتند، ابراهیم روی به خود کرد و گفت: هان! می‌خواستی که مشایخ به استقبال تو آیند. باری سیلی چند بخوردی. الحمدالله که به کام خودت بدیدم (همان).

۱-۳-۴-الف) بودا و حُسن اخلاق

چون نیندیشید «مرا دشنام گفت، مرا زد، مرا فرو گرفت، دار و ندارم را برد»، از کینه برهد (پاشایی، ۱۳۸۰: ۵۲).

کینه را با کینه نمی‌توان شست بلکه دشمنی فقط به وسیله دوستی، محو و زایل می‌شود؛ و این قانونی است قدیم (همان‌جا)

۱۳۸۷: ۶۴؛ بی.ناس، ۱۳۷۳: ۱۹۴).

همچنین در دومین قانون اخلاقی از احکام دهگانه، به «احتراز از تصرف در مالی که به شخص عطا نشده است توصیه می‌کند (بی.ناس، ۱۳۷۳: ۱۸۶).

۱-۳-۵ (ب) ابراهیم و حسن معاش

به نقل از کشف‌المحجوب: «اندر همه عمر به جز کسب دست خود نخورد» (هجوی، ۱۳۸۹: ۱۵۹).

ابراهیم ادهم و علی بکار و خذیفه مرعشی و سلم خواص یاران یکدیگر بودند. با یکدیگر بیعت کردند که هیچ چیز نخوریم مگر که دانیم که از حلال است. چون درماندند از یافتن حلال بی شبهه، با اندک خوردن آمدند، گفتند چندان خوردیم که از آن چاره نبود. باری شبهه اندک‌تر بود (جامی، ۱۳۸۶: ۴۲).

نقل است که گفت وقتی باغی به من دادند تا نگاه دارم. خداوند باغ آمد و گفت انار شیرین بیار. بیاوردم، ترش بود، گفت انار شیرین بیار. طبقی دیگر بیاوردم هم ترش بود. گفت ای سبحان‌الله! چندین گاه در باغی باشی که نار شیرین ندانی. گفتم من باغ تو را نگاه می‌دارم و طعم انار ندانم که نچشیده‌ام (عطار نیشابوری، بی تا: ۱۰۲).

۱-۴. تحقیقات و نظرات برخی از

مستشرقین

برخی از شرق‌شناسان - که قریب به اتفاق، آئینی غیر از بودایی و اسلام دارند- تصوف اسلامی را نزدیک به آئین بودا و یا متأثر از آن می‌دانند و به این طریق، به این موضوع دامن زده‌اند. از جمله ایگناتس گلدزیهر، فن کرم، ادوارد براون و... تصوف را از افکار هندی و بودایی ناشی دانسته-

ایشان بیدار شدند، او را دیدند محاسن بر خاک نهاده اندر آتش همی دمید. گفتند این چیست که می‌کنی؟ گفت چنان دانستم که شما روزه نگشاده اید گفتم تا چون بیدار شوید، چیزی رسیده باشد. یکدیگر را گفتند بنگرید که با او چه معامله کردیم و او با ما چه خلق می‌کند (قشیری، ۱۳۸۷: ۵۳۵؛ عطار نیشابوری، بی تا: ۹۷).

گویند ابراهیم به صحرا شد. مردی سپاهی پیش وی [باز] آمد [گفت] آبادانی کجاست؟ ابراهیم به گورستان اشارت کرد مرد سپاهی یکی بر سر ابراهیم زد و سرش بشکست. [چون از وی بگذشت] گفتند این ابراهیم ادهم است، زاهد خراسان. مرد سپاهی بازگردید و عذر خواست. ابراهیم گفت چون مرا بزدی، من تو را از خدای تعالی بهشت خواستم. گفت چرا؟ گفت به سوی آن که من دانستم که مرا [از آن] مزد باشد. نخواستم که نصیب من از تو اجر نیکویی بود [و نصیب تو از من بدی بود] (قشیری، ۱۳۸۷: ۴۴۱؛ عطار نیشابوری، بی تا: ۱۰۳).

سهل بن ابراهیم گوید: با ابراهیم ادهم سفر کردم. بیمار شدم، آنچه داشت به من نفقه کرد. آرزویی از او خواستم، خری داشت، بفروخت و بر من نفقه کرد. چون بهتر شدم، گفتم خر کجاست؟ گفت بفروختم. گفتم بر چه نشینم؟ گفت یا برادر، بر گردن من نشین. سه منزل مرا بر گردن همی کشید (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۰۱؛ عطار نیشابوری، بی تا: ۹۷).

۱-۳-۵ (الف) بودا و حسن معاش

از راه‌های ناروا، کامکاری نخواهد. چون او بی به راستی با هنر و فرزانه و درستکار است (پاشایی، ۱۳۸۰: ۷۲).

بودا، در پنجمین طریق از هشت روش مقدس، به معاش درست، توصیه می‌کند (هوکینز،

منظره و مستولی شدن ترس و تفکر در او، راهبی مرتاض را با حالتی مجموع و خاطری آسوده مشاهده کرد. با او سخن گفت و از او تعلیم یافت که سکون ضمیر و آرامش روح، وقتی میسر است که آدمی از نواب و مصائب سه گانه، یعنی مرض و کهولت و موت، نجات یابد (همان: ۱۷۹).

۲-۲. نحوه متحول شدن ابراهیم

منابع گوناگون، در نحوه متحول شدن ابراهیم، داستان‌هایی آورده‌اند. اما سه داستان در میان اکثر منابع، مشترک است. یکی داستان شکار او، یکی داستان شتری که بر سقف عمارت او می‌جستند و دیگری داستان مردی که به عمارت او آمد و آنجا را رباط خواند. در ذیل، این داستان‌ها به اختصار ذکر می‌شود.

الف) داستان شکار

«گفت اسب زین کنید که به شکار می‌روم که مرا امروز چیزی رسیده است، نمی‌دانم چیست... در راه آوازی شنود که انتبه! بیدار گرد. ناشنیده کرد و برفت. دوم بار همین آواز آمد، هم به گوش درنیورد. سوم بار همان شنود، خویشتن را از آن دور افکنند. چهارم بار آواز شنود که انتبه قبل آن تنه، بیدار گرد پیش از آن که بیدار کنند. اینجا یکبارگی از دست شد. ناگاه آهویی پدید آمد. خویشتن را مشغول بدو کرد. آهو بدو به سخن آمد که مرا به صید تو فرستاده‌اند. تو مرا صید نتوانی کرد. لهذا خلقت او بهذا امرت، تو را برای این کار آفریده‌اند که می‌کنی؟ هیچ کار دیگری نداری؟ ابراهیم گفت آیا این چه حالیست؟ روی از آهو برگردانید. همان سخن که از آهو شنیده بود، از قربوس زین آواز آمد. فرعی و خوفی درو پدید آمد و کشف زیادت گشت. چون حق تعالی

اند. (امین، ۱۳۷۷: ۱۰) ایزوتسو تحقیقی درباره «یگانگی خلق مدام در عرفان اسلامی و آئین بودایی (ذن)» کرده است و سخنان عین‌القضات همدانی را با گفتار دوگن - نماینده آئین بودایی ذن در ژاپن - مقایسه کرده است (همان: ۹). «گلدزیهر^۱، مستشرق مدقق یهودی اتریشی‌الاصل، از اولین کسانی است که حدس زده است داستان ابراهیم ادهم را مسلمین براساس زندگی بودا ساخته و پرداخته‌اند.» او «مفهوم نجات نظام هشتگانه سلوک، تمرین‌های زوگا، قبول کرامات و معجزه‌ها، فنا، طریقت سلوک و حتی استفاده از تسبیح را در تصوف اسلامی، برگرفته از کیش بودایی می‌داند» (همان‌جا). ماسینیون فرانسوی هم، روایات مانویان را درباره بودا در رواج اسطوره ابراهیم ادهم، مؤثر می‌شمارد. برتلس نیز آن را استحسان می‌کند (همان: ۸۳).

۲. تفاوت‌ها

۲-۱. نحوه متحول شدن بودا

مواجهه با چهار منظره، سبب شروع تحولات اساسی در بودا شد: در اولین منظره «پیرمرد خمیده قامت و نزاری مشاهده کرد، پرسید که این چیست؟ گفتند که این پیرمردی است که آخر ایام عمر را می‌گذراند. از این روی وی دانست که عاقبت جوانی، پیری است. دومین منظره مشاهده مردی بیمار و ناتوان بود که از شدت رنج بر خود می‌پیچید. دانست که تا چه پایه آلام و اسقام جسمانی همه روزه در کمین آدمی است. در منظره سوم بر جنازه میّتی گذر کرد که بر تابوتی نهاده، می‌بردند؛ و از این رو، بر او معلوم شد که سرانجام حیات، موت است و عاقبت زندگانی، مرگ» (همان: ۱۷۹). پس از مشاهده این سه

به مقایسه عرفان بودا و ابراهیم است، در ابتدا لازم است به اختصار به آیین بودا پرداخته شود.

آیین بودا

بی‌شک، بودا در جواب این سؤال فرضی که «راه نجات و سعادت در دنیا چیست»، چهار حقیقت ذیل را در «وعظ باغ غزالان» بیان می‌کند: «اولین حقیقت اصلی، همانا رنج و الم است. تولد، رنج است، و تحول حیات، رنج؛ و سرانجام، مرگ نیز رنج. همه در زندگانی از وجود اشیاء ناپسند و ناملایم رنج می‌بریم، همان‌طور که از جدایی اشیاء ملایم و پسندیده رنج می‌بریم، همچنین از عدم نیل به مطلوب، گرفتار رنج می‌شویم. دومین حقیقت اصلی، علت رنج‌ها و آلام است. آرزو، منتهی به تجدید حیات و تولد ثانوی است. عیشی که با نوش آمیخته باشد، یعنی اندوهی توأم با لذت و شوق به خوش‌گذرانی و عشق به ادامه حیات و میل به کامیابی، همه اینها باعث و سبب آلام و متاعب می‌باشد. سومین حقیقت اصلی، خلاصی از رنج و الم است و آن جز در ترک آمال و امیال نیست. چهارمین حقیقت اصلی، یافتن طریق است. یعنی راهی که آدمی را به سر منزل خلاصی از الم و رنج رهبری کند؛ و آن طریق به هشت روش مقدس تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: ایمان درست، نیت درست، گفتار درست، رفتار درست، معاش درست، سعی درست، توجه درست، و مراقبت درست» (بی.ناس، ۱۳۷۳: ۱۹۴).

بنا به تعریف بودا، انسان، سراسر در چرخه زندگی و مرگ مجدد قرار دارد که به این چرخه کارما^۱ می‌گویند. یعنی در چرخه کارما، با نوعی تناسخ، روح از جسمی به جسم دیگر منتقل می

خواست تا کار تمام کند، دیگر بار، از گوی گریبان همان آواز آمد. آن کشف اینجا به تمام رسید» (عطار نیشابوری، بی‌تا: ۸۸؛ قشیری، ۱۳۸۷: ۱۰۰؛ جامی، ۱۳۸۶: ۳۷؛ هجویری، ۱۳۸۹: ۱۵۸).

ب) داستان شتر بر بام

آورده‌اند که شبی در قصر خود آرمیده بود که سر و صدایی از بام قصر شنید، به آنان که بر بام بودند گفت که اینجا چه می‌کنید؟ پاسخ دادند که دنبال شترمان می‌گردیم! ابراهیم بر این محال اعتراض کرد که چگونه ممکن است!

پس بگفتندش: که تو بر تخت‌گاه چون همی‌جویی ملاقات اله؟ خود همان بُد، دیگر او را کس ندید چون پری از آدمی شد ناپدید (مولوی، ۱۳۷۸: دفتر ۴، ۶۶۶؛ عطار نیشابوری، بی‌تا: ۸۸)

ج) داستان رباط

مردی بر قصر ابراهیم وارد شد، گفتند که اینجا چه می‌کنی؟ گفت رباطی است که بر آن فرود آمده‌ام! اعتراض شد که اینجا رباط نیست و قصر پادشاه است. مرد گفت پیش از تو نیز پادشاهانی بوده‌اند که دنیا و قصرشان را واگذاشته‌اند، پس اینجا رباط و کاروانسرای بی‌ش نیست.

در این کهنه رباط آسودنت چیست؟ نه زین جایی! تو اینجا بودنت چیست؟ چو ابراهیم آن بشنید، درگشت تو گویی زین سخن زیر و زبر گشت... رباط کهنه دنیا را برانداخت جهان‌داری به درویشی بدل ساخت (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۱۹۷؛ همان، بی‌تا: ۸۸)

در اینجا و برای ورود به مباحثی که مربوط

و نیاز سخن گفته‌ام. مبدأ بدبختی را توضیح داده‌ام... در باب ایمانی که به فقر و نکبت و بدبختی بشر پایان خواهد داد توضیح داده‌ام. اما چرا این مباحث را پیش کشیده‌ام؟ زیرا فقط از این سودی حاصل می‌شود که به مبانی و اساس دنیا مربوط است و آدمی را به رهایی از آلام و رنج‌ها و به معرفت عقل و نیروانا هدایت می‌کند» (بی. ناس، ۱۳۷۳: ۱۸۸).

چنان‌که واضح است، سخنی از بهشت و جهنم و فرجام آن جهانی در آیین بودا نیست.

فنا‌ی صوفیه و نیروانا

از دیگر مسائلی که ذهنیت تشابه ابراهیم ادهم و بودا را شکل می‌دهد، مسئله فنا‌ی صوفیه و نیروانای بوداییست. در نیروانا، سالک با رعایت اصول هشت‌گانه، روحش از همه امیال و شهوات - که رنج آفرینند - آزاد می‌شود و از چرخه کارما و تناسخ رهایی می‌یابد. در هر دو اصطلاح، از فنا‌ی فردیت و انهدام شخصیت حکایت می‌شود ولی باید توجه داشت که «نیروانا»، کاملاً در فنا‌ی محض می‌ایستد. درحالی‌که فنا‌ی صوفیه، همراه با بقاست؛ یعنی حیات ابدی در خداوند. فنا‌ی صوفیه که در عالم وجد، خود را در جمال و جلال الهی باخته و گم کرده است، تفاوت‌هایی با نیروانا دارد. چنان‌که پیش از این به آن پرداخته شد، بودا می‌گوید: «درد لازمه زندگی است و بدبختی و رنج، علاقه به این زندگی است؛ و رفع درد به ترک زندگی است؛ و گذشتن از شهوات و تعلقات، نجات از زندگی و رسیدن به نیروانا». به این معنی که مطلوب بودایی، نجات از درد زندگی و رسیدن به سعادت بی‌دردی است. درحالی‌که صوفی با فنا‌ی در خدا می‌خواهد به بقاء الله برسد.

درحالی‌که بعضی از محققان مانند سعید

شود و «عکس‌العمل گفتار و پندار انسان، خواه ناخواه، در زندگی نوین انسانی (تناسخ) پیدا خواهد شد» (امین، ۱۳۷۷: ۲۴). «اگر انسان قدم به راه سعادت نگذارد و سعی در زدودن امیال و اغراض از نفس خویش نکند، مادام این چرخه مرگ و زندگی برای او تکرار می‌شود (یعنی سامسارا^۱ که در لغت به معنی سرگردانی است و آن را در متن‌های سغدی، زاد و میر یا زاد و مرگ گفته‌اند)؛ اما اگر شخص، چهار اصلی را که بودا آنها را علل پیدایی آرزو و رنج معرفی کرده است، درک کند و اصول هشت‌گانه را به کار بندد، چرخه تناسخ برای او متوقف می‌شود و این شخص «به سر منزل آرامش و صلح و سلام خواهد رسید...؛ همان سکونت و استقرار که از آن به نیروانا^۲ تعبیر می‌کنند» (بی. ناس، ۱۳۷۳: ۱۸۴). در نیروانا، شخص از تمام هوا و هوس‌ها، از تمام امیال و آرزوها پاک شده و به مرحله بی‌آرزویی رسیده است. جایی که دیگر رنجی برای او باقی نمی‌ماند که خواه از آرزوی به‌دست آوردن چیزی باشد و خواه از ترس از دست دادن آن.

۳-۲. تناقض‌های دینی و عرفانی بین بودا و

ابراهیم

با اندک مطالعه‌ای، می‌توان دریافت که در آیین بودا، سخنی از بهشت و جهنم، یا حتی سخنی از خدا نیز دیده نمی‌شود. «آیین بودایی، از اندیشه ماوراءالطبیعه - شکافی بین این دنیا و یک واقعیت نامرئی کلاً متفاوت - اعراض کرد». چنان که خود می‌گوید: «من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان، توضیحی نداده... در باب وحدت روح و جسم سخنی نگفته‌ام... من درباره بدبختی

1 . Samsara

2 . Nirvana

به نقل از عبدالحسین زرین کوب: «درست است که وی سال‌های جوانی خویش را در بلخ گذرانید، اما اینکه وی و پدرش را از امراء بلخ گفته‌اند، ظاهراً افسانه‌ای بیش نباشد» (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۳۲). «اما پیداست که ابراهیم و خانواده وی، در آن حدود مقارن آن ایام، دستگاه و حیثیت قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند و ترک این تعلقات بوده است که بعدها در روایات صوفیه، تعبیر به ترک سلطنت شده است» (همان: ۳۳). از نمونه‌های تمول خاندان ادهم اینکه «پدر ابراهیم را سرایی بود، خانه‌های بسیار داشت، هرگاه که خانه‌ای خراب شدی، به دیگری نقل کردی و هیچ خانه را مرمت نکردی و مر غلامان خود را گفتی که هرکه امروز روزه دارد از شما، او را درمی‌دهم...» (واعظ بلخ، ۱۳۵۰: ۱۱۸). اما در این میان، این نظر قابل تأمل‌تر است که «وی از مهاجران عرب قبیله بنی تمیم بوده است، چه از عصر معاویه به بعد، خلافت اموی و مروانی، برای جلوگیری از انقلابات سرزمین‌های مغلوب، قبایل مختلف عرب را از سرزمین‌های عربی به مناطق مختلف امپراتوری اسلامی کوچ می‌داد و به علاوه، غازیان و لشکریان نومسلمان عرب که برای فتوحات اسلامی از مراکز اصلی خود در شبه جزیره عربستان به شرق و غرب سفر می‌کردند، اغلب در همان ممالک ماندگار می‌شدند و با داشتن زمین و قدرت و مال و سرمایه‌ای که در این کشورهای مغلوب به‌دست آورده بودند، شوقی به رجعت به سرزمین اجدادی نداشتند. پس اگر ابراهیم ادهم که از چنین خانواده‌هایی بود، شاهزاده معرفی شود - به دلیل تنعم و رفاه او - بی دلیل نیست» (امین، ۱۳۷۷: ۱۵۷).

تأثیر پذیری یا اشتراک در ذات عرفان؟

ابتدا به ساکن، نباید فقط شخص ابراهیم ادهم را

نفیسی اعتقاد دارند که «نتیجه مسلم و نهایی تصوف، فنا و محو است و این، همان اصول معروف نیروانا در تعلیمات بوداییست» (نفیسی، ۱۹۶۵: ۳۵)؛ دیگر محققان نظیر عبدالحسین زرین کوب، اظهار می‌دارند که «فنا صوفیه را برخلاف مشهور، به هیچ وجه نمی‌توان با آنچه نزد بودا و هندو به نیروانا تعبیر می‌شود، یکی دانست. زیرا نیروانا، در واقع انتهای تناسخ صورت است و هیچ ارتباطی با تصور وجود خدا ندارد. در صورتی که فنا صوفیه از تصور وجود خدا و غلبه و استیلائی اوست» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۰۴).

صحت یا سقم شاهزاده بودن ابراهیم ادهم

بی‌شک اگر در تاریخ نیامده بود که «ابراهیم ادهم از ملوک بوده و ترک سلطنت کرده» (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۰۰)؛ به هیچ وجه او را با بودا مقایسه نمی‌کردند؛ هزار آنکه در رفتار و عمل، شبیه بودا بوده باشد. مگر دیگر صوفیان نبوده‌اند که در تجرد، گذران عمر کرده‌اند، زن و فرزند را وقعی ننهادند و در مقامات به فنا رسیده‌اند؟ پس چرا آنان را با بودا تطبیق نمی‌دهند؟ پس به ظن شبیه به یقین، باید گفت که مسئله «ترک سلطنت»، وجه اصلی تمایز او از دیگر صوفیان و تشابه او به بودا بوده است؛ و به این اعتبار، نباید مسائل دیگر این دو نفر را به هم ربط داد. اما ما در مسئله پادشاه بودن یا نبودن ابراهیم ادهم نیز دقیق‌تر می‌شویم! در قدیم‌ترین متون عرفانی، در ادامه نام ابراهیم آورده‌اند که «کان من ابناءالملوک» (قشیری، ۱۳۸۷: ۱۰۰)؛ اما عبدالرحمن بدوی معتقد است که این مسئله «اساس تاریخی ندارد. از آنکه منابع تاریخی در قرن اول، یا نیمه اول قرن دوم هجری، از کسی به نام ادهم به عنوان والی بلخ یا خراسان یاد نکرده» است (بدوی، ۱۳۷۵: ۲۵۴). یا

آن، بسیار به هم شباهت دارند! مثلاً شباهت داستان و زندگی «مهاویره» (هوکینز، ۱۳۸۷: ۵۲) و «انشی کائو» (نفیسی، ۱۹۶۵: ۲۲) به بودا؛ و شباهت زندگی و متن به شدن «امیرحسینی» (جامی، ۱۳۸۶: ۶۰۵) به ابراهیم ادهم؛ که نشان از اختلاط داستانی بین آنها دارد.

لختی درنگ

بی‌شمار صوفیانی بوده‌اند که دست به ترک تعلقات زده‌اند و راه ریاضت و زهد را پیش گرفته‌اند. اما چرا فقط ابراهیم ادهم را با بودا مقایسه می‌کنند؟ چنان‌که دیده شد، در نحوه متن به شدن ابراهیم و بودا، هیچ وجه اشتراکی نیست. آنچه بودا را وادار به ترک دنیا و تعلقات کرد تا به زهد روی آورد، مشاهده پیری، بیماری و مرگ بود؛ ولی آنچه ابراهیم را متن به کرد، ندای غیبی بود. پس آیا دلیل مقایسه ایشان با هم، چیزی جز شاهزاده بودن ابراهیم است؟ (که همان‌طور که پیش از این استناد شد، خود این مسئله با نقدها و ایراداتی روبه‌روست!)

برخی تشابه داستان روبه‌رو شدن ابراهیم ادهم با شیطان را در کنار روبه‌رو شدن بودا با ماره مطرح کرده‌اند؛ اما این همخوانی درست به نظر نمی‌رسد، از آنجا که در آیین بودایی «شیطان» وجود ندارد. ماره در آیین بودایی به معنای مجموع تمایلات و هواجس است که انسان را به دنیا راغب می‌کند؛ و فقط با نگاهی شاعرانه و توجیه‌گر، می‌توان ماره را همان شیطان دانست.

این مسئله اخیر، گشایشی برای طرح این مطلب شد که در آیین بودایی، هیچ سخنی از قدرت برتر ازلی یعنی حقیقتی به نام خدا و یا حتی مرتبه پایین‌تر از آن - یعنی خالق - به میان نیامده است. به قول جان. بی. ناس: «مبادی لاهوت و فلسفه فوق‌الطبیعه و امثال آن مباحث

با شخص بودا مقایسه کرد؛ بلکه این آداب و رفتار ابراهیم است که شخصیت او را شکل داده است؛ لاجرم باید اصولی را که ابراهیم پیرو آن بوده با اصول بودایی مقایسه کرد. ما بر این باوریم که اصل «ترک دنیا و تعلقات آن»، نیازی به تعریف و یا بنیانگذاری از سوی دین یا پیامبر و شخص مشخصی ندارد. بی‌شک، در هر آیینی، هر چیزی که ذهن و تمرکز مؤمن را از هدف و حقیقت دور کند، مذموم است و شایسته ترک. آیا مسیح(ع) نیز در تجرد و ترک تعلقات نزیست؟ (با این حال، این امر بدیهی، نیاز به تحقیقی کوچک در دیگر ادیان و آیین‌ها دارد.) بودا به امرار معاش درست سفارش می‌کند؛ ابراهیم ادهم نیز به حلال‌خواری و کسب دست‌خویش معروف است. بودا به گفتار درست سفارش می‌کند؛ ابراهیم ادهم در مجلسی که در آن غیبت شده بود، می‌گوید: «نزدیک ما گوشت از سپس خان خوردند و شما نخست گوشت می‌خوردید و اشارت به سخن خدای عزوجل کرد: *أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ*» (قشیری، ۱۳۸۷: ۲۴۶؛ عطار، بی‌تا: ۱۰۰). بودا می‌گوید: «بزرگ‌ترین پیروزمندان کسی است که بر یک تن - بر خود - غلبه کند» (پاشایی، ۱۳۸۰: ۸۰)؛ ابراهیم ادهم نیز در جهاد اصغر - جنگ با نفس خویش - پیروز شد.

اینها همه از تشابهات اساسی و عمیق ابراهیم ادهم و بوداست، که فارغ از داستان‌پردازی‌هاست. ولی آیا همه اینها، با قوانینی مشترک اما نانوشته بین تمامی ادیان و انسان‌هایی که خوبی و درستی را می‌ستایند، نیست؟

مقایسه‌های دیگر

جالب است که در این میان، به تشابهات داستانی دیگر برخوردیم که از جهت شکل وقوع و تأثیر

و انتقال دانش نیز آغاز شد و آثار دینی، فرهنگی و ادبی ملل مختلف، بیش از پیش برای هم، شناسانده شد؛ مثلاً همین زندگینامه بودا، با نام قصه بوداسف و بلوهر حکیم، به فرهنگ اسلامی و متون فارسی و عربی داده شد. پس در این دادوستدها، بی شک آیین بودا نیز نمی توانسته است که بدون تأثیرگذاری به فرهنگ بلخ، از آنجا بار ببرند. اینکه تصوف، نخست از میان تارکان دنیا و راهبان دیرنشین و ریاضت‌کش، که اعراب آنها را نساک و زهاد می گفتند، برخاسته است و اینکه بوداییان به ریاضت‌کشی و تارک دنیا بودن معروف بوده‌اند، بیش از پیش اندیشه تأثیرگذاری آیین بودایی را بر تصوف اسلامی، مخصوصاً در شرق ایران، قوت می بخشد. اما آیا این، به معنی تأثیرپذیری دانسته شخص ابراهیم ادهم از شخص بودا و اندیشه‌های بودایی است یا حاصل تطبیقات استدلالی محققان است؟ (که در این مقاله، تا حدی بدان پرداخته شد). در نهایت، باید به دو مسئله دقت شود:

یکی اینکه فرهنگ‌ها و ادیان، اسطوره‌های خود را به اشتراک می گذارند و با هم ارتباط و همزیستی دارند. در بحث ما شاید این، شاهد مثال خوبی باشد که در آیین هرمسی، بودا و هرمس با هم یکی شده‌اند. به نقل از غایة‌الحکیم از کتاب *بازتاب اسطوره بودا در ایران و اسلام* در صفحه پنج «در دعایی از لسان صائیان - خطاب به هرمس - آمده است: ما تو را با همه اسماء می خوانیم، در عربی عطارد، در فارسی تیر، در رومی هوروس، در یونانی هرمس، در هندی بودا».

دیگر اینکه، باید در نظر داشت که گاه تطابقات در امور دینی، به اصول مشترک - اما نانوشته - بین انسان‌ها برمی گردد. انسان‌ها اعم از مسلمان، بودایی، مسیحی و... دارای خصوصیات

عقلانی، نزد او وزنی ندارد» (بی.ناس، ۱۳۷۳: ۱۸۸). چنان‌که خود می گوید: «من در باب قدمت عالم و ازلیت جهان، توضیحی نداده‌ام...» (همان). بنابراین وقتی بودا با تأکید بر قانون کارما می گوید: «قضاوت الهی - یا توبه و شفاعت، هیچ یک - نمی تواند درست باشد. فقط عکس‌العمل کردار انسان است که در زندگی بعدی او به او بازمی گردد» (امین، ۱۳۷۷: ۲۴). این نسبت به قوانین و اصول آیین او، بسیار منطقی و همخوان به نظر می رسد؛ در صورتی که این مسئله، در اصول صوفیه و یا زهد مسلمان - که یکی از آنان ابراهیم ادهم است - به هیچ وجه قابل قبول نیست. وَ الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِیمٌ. (آنان که مرتکب عمل زشت شدند و پس از آن عمل بد، توبه کردند و به اخلاص ایمان آوردند، خدای تو بر آنها بعد از توبه، به یقین بخشنده و مهربان است (احزاب: ۱۵۳). با طرح این موارد قابل تأمل اخیر، دیگر جایی برای طرح این تفاوت‌های واضح نمی ماند که مثلاً بگوییم بودا گفته است: «دیگران را اگر چون خود بدانی، باید که نه خون بریزی و نه به کشتن برانگیزی» (پاشایی، ۱۳۸۰: ۸۸) و این درحالی است که بسیاری از منابع قدیم می گویند ابراهیم ادهم «در اواخر عمر، غالباً به جهاد در ثغور اشتغال داشت...؛ حتی بیماری مرگ نیز در ضمن جهاد بحری که جهت غزو با روم رفته بود، به سراغش آمد» (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۳۴).

نتیجه گیری

در تصوف اسلامی، بعضی از مبادی و اصول با بعضی از افکار و عقاید غیراسلامی متناسب است و شاید از بعضی از آنها نیز تأثیر گرفته باشد. بعد از ظهور اسلام، مخصوصاً در ایران، عصر ترجمه

فریدالدین (۱۳۸۵). *مصیب‌نامه*. به تصحیح دکتر نورانی وصال. انتشارات زوار. چاپ هفتم.

_____ (۱۳۸۶). *الهی‌نامه*. تصحیح فؤاد روحانی. زوار. چاپ نهم.

_____ (۱۳۸۸). *منطق‌الطیر*. با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. انتشارات سخن. چاپ ششم.

_____ (بی‌تا). *تذکره‌الاولیاء*. از روی چاپ نیکلسن. با مقدمه میرزا محمدخان قزوینی. انتشارات مرکزی. چاپ پنجم.

قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۷). *رساله قشیریه*. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر. انتشارات زوار.

مژده‌ی (۱۳۷۶). *فرهنگ‌نامه ادب فارسی*. زیر نظر حسن انوشه. ذیل عرفان و ادب اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مولوی، مولانا جلال‌الدین محمدبلخی (۱۳۷۸). *مثنوی معنوی*. براساس نسخه اصلی رینوالدین نیکلسن. به کوشش دکتر کاظم دزفولیان. نشر طلایه.

نقیسی، سعید (۱۹۶۵). *سرچشمه‌های تصوف در ایران*. کتابفروشی فروغی.

واعظ بلخ، ابوبکر عبدالرحمن بن عمر بن محمد داود (۱۳۵۰). *فضائل بلخ*. ترجمه عبدالله محمدبن محمدبن حسین حسینی بلخ. به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی. بنیاد فرهنگ ایران.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۹). *کشف المحجوب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. سروش.

هوکینز، بردلی (۱۳۸۷). *آئین بودا*. ترجمه محمدرضا بدیعی. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. چاپ سوم.

روحی و نفسانی مشترکی هستند که از نظر خاصیت و عمق، شبیه به هم هستند؛ که شاید در بروز اینها- به عنوان واکنش- با هم تفاوت داشته باشند یا با هم مشترک باشند؛ که آن را در اینجا می‌توان به ورع و تجرد و ترک تعلقات بودا و ابراهیم ادهم، تعمیم داد.

منابع

قرآن کریم

امین، حسن (۱۳۷۷). *بازتاب اسطوره بودا در ایران و اسلام*. میرکسری.

بدوی، عبدالرحمن (۱۳۷۵). *تاریخ تصوف اسلامی، از آغاز تا پایان سده دوم هجری*. ترجمه محمود انتظارزاده. دفتر نشر معارف اسلامی.

بی‌ناس، جان (۱۳۷۳). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه علی اصغر حکمت. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ هفتم.

پاشایی، ع (۱۳۸۰). *راه آئین (دقه پاده)*. با مقدمه‌ای درباره زندگی و شرح اصطلاحات متن. انتشارات نگاه معاصر.

جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۸۶). *نفحات‌الانس من حضرات‌القدس*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی. انتشارات سخن. چاپ پنجم.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰). *نه شرقی، نه غربی، انسانی*. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. چاپ چهارم.

_____ (۱۳۸۸). *جست‌وجو در تصوف ایران*. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. چاپ نهم.

_____ (۱۳۸۹). *ارزش میراث صوفیه*. مؤسسه انتشارات امیرکبیر. چاپ چهاردهم.

عطار نیشابوری، ابی‌حامد محمدبن ابی‌بکر ابراهیم